



جلسه: ۴۴
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۲/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: بررسی وجود سیاست جزائی در نظام اقتصادی اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

سیاست جزائی در نظام اقتصادی اسلام

بحث در بررسی وجود یا عدم وجود سیاست جزائی اسلام در حوزه اقتصاد قرار دارد. سیاست جزائی در سایر حوزه ها غیر از اقتصاد مطرح است و در فقه، به عنوان قاعده اجرای حدود و تعزیرات در معاصی مطرح شده است.

اقوال

در جلسه پیشین مطرح گردید که اقوال فقها در مورد سیاست جزائی اسلام مختلف است. البته اصل جرم انگاری در حوزه اقتصادی مسلماً وجود داشته و مجازات هایی هم تعیین شده است. در این جهت شکی وجود ندارد، اما بحث در این است که جرم انگاری در تمامی بایدها و نبایدهای اقتصادی صورت گرفته است و یا اینکه اختصاص به برخی از بایدها و نبایدهای حوزه اقتصاد دارد.

الف: وجود مجازات برای همه معاصی

قول اول این گونه است که همه معاصی جرم انگاری شده و از طرف شارع برای آنها مجازات تعیین شده است؛ اعم از اینکه معصیت کبیره یا صغیره باشند. البته مجازات ها بر دو قسم هستند. برخی از آنها دارای مقدار و نوع معین و مشخص هستند که از آنها با عنوان «حدود» یاد می شود. برخی دیگر از مجازات ها دارای نوع و مقدار مشخص نیستند و «تعزیر» نامیده می شوند.

قائلین به این قول به تعدادی از روایات استدلال کرده اند که برخی از آنها به لحاظ سندی صحیح و برخی دیگر موثقه هستند و در آنها تعبیری با مضمون «إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ لِمَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا» به کار رفته است و بر اساس آن، همه اشیاء دارای حد و مرز مشخصی هستند که مکلفین نباید از آن مرزهای مشخص شده تعدی کنند و کسی که از حدود تعیین شده تعدی کند، خداوند متعال برای او حدّ قرار داده است. اطلاق تعبیر «جَعَلَ لِمَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا» شامل همه معاصی اعم از صغیره و کبیره می شود و لذا حتی معاصی همچون نگاه کردن به اجنبیه به جهت اینکه تعدی از مرز تعیین شده الهی است، دارای حد خواهد بود ولو اینکه نگاه کردن به اجنبیه معصیت صغیره محسوب می شود. زنا نیز که تعدی و معصیت کبیره است، دارای حدّ خواهد بود.

در مورد حد و مرزهای تعیین شده نسبت به مسائل اقتصادی نیز همین مطلب قابل بیان است و لذا با توجه به حرام بودن اقداماتی همچون رباخواری، سرقت، اگر مکلفی مرتکب یکی از این محرمات گردد، به جهت تعدی که انجام داده است، مجازات خواهد شد. بنابراین مقصود از حد که در این روایات به کار رفته، اعم از حدود شرعی و تعزیرات است.

نتیجه قول اول این چنین است که شارع نسبت به تخلف از تمامی بایدها و نبایدهای اقتصادی، جرم انگاری کرده و برای متخلفین، مجازات تعیین کرده است. البته در مورد مجری مجازات ها که توسط حاکم اسلامی و یا شخص دیگری انجام می گیرد، بحثی وجود دارد که در مباحث آتی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ب: تفصیل بین معاصی کبیره و صغیره

قول دوم در مورد جرم انگاری و سیاست جزائی اسلام این چنین است که سیاست جزائی اسلام در همه بایدها و نبایدها نیست بلکه صرفاً در بایدها و نبایدهایی است که مخالفت با آنها معصیت کبیره محسوب می شود. بر این اساس، از طرف شارع صرفاً برای معاصی کبیره مجازات تعیین شده است، اما نسبت به بایدها و نبایدهایی که تخلف از آنها جزو معاصی صغیره محسوب می شوند، در عین اینکه لازم الاجراء هستند و تخلف از آنها معصیت محسوب شده و در روز قیامت دارای مجازات هستند، اما جرم انگاری صورت نگرفته و مجازات دنیوی تعیین نشده است. به عنوان مثال اگرچه نگاه کردن به اجنبیه جزو معاصی محسوب شده و دارای عقوبت اخروی است، اما برای آن مجازات دنیوی تعیین



جلسه: ۴۴
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۲/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: بررسی وجود سیاست جزائی در نظام اقتصادی اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

نشده است، در حالی که زنا کردن که جزو معاصی کبیره است، علاوه بر مجازات اخروی، دارای مجازات دنیوی است و برای آن حد شرعی تعیین شده است.
در بایدها و نبایدهای اقتصادی نیز همین ضابطه وجود خواهد داشت.

أدله

قائلین به قول دوم مبنی بر تفصیل بین معاصی کبیره و صغیره، برای اثبات ادعای خود به آیه ۳۱ سوره نساء استدلال کرده اند که در آن آمده است:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا

در صورتی که با استناد به این آیه اثبات شود که معاصی صغیره دارای مجازات نیستند و نسبت به آنها سیاست جزائی وجود ندارد، این آیه مخصوص أدله قول اول خواهد شد و در نتیجه معاصی صغیره دیگر مشمول روایات مطرح شده در قول اول نخواهد شد و تفصیل بین معاصی کبیره و صغیره را نتیجه خواهد داد.

امام خمینی از فقهای است که این نظریه را باب حدّ قذف مطرح کرده اند. ایشان در این زمینه فرموده اند:

كل من ترك واجبا أو ارتكب حراما فلإمام عليه السلام و نائبه تعزيره بشرط أن يكون من الكبائر^۱

البته ایشان در باب حدّ شرب مسکر قائل به نظریه اول شده و مجازات را برای مطلق گناهان پذیرفته اند.^۲

صاحب جواهر نیز در توضیح و تبیین کلام محقق حلی که قائل به قول اول هستند، تعبیر «و کان من الكبائر»^۳ را اضافه کرده اند. البته صاحب جواهر در انتهای بحث توضیح دیگری ذکر کرده اند که کلام ایشان در مباحث آتی مطرح خواهد شد.

تقریب استدلال

تقریب استدلال به آیه ۳۱ سوره نساء برای تفصیل بین معاصی صغیره و کبیره مشتمل بر دو مقدمه است:

الف: در این آیه شریفه مطرح شده است که در صورت اجتناب از معاصی و مناهی کبیره، خداوند متعال معاصی صغیره را خواهد پوشاند که مقضای اطلاق تعبیر «نکفر» این است که معصیت صغیره به صورت کلی پوشانده شده و به گونه ای می شود که گویا وجود نداشته و معصیتی از مکلف صادر نشده است و لذا چیزی اعم از مجازات دنیوی و اخروی بر عهده مکلف ثابت نمی شود. بنابراین بر اساس این آیه شریفه، نسبت به معاصی صغیره سیاست گذاری جزائی صورت نگرفته است.

ب: در وجود یا عدم وجود مجازات، بین همه اقسام گناهان صغیره تلازم وجود دارد؛ یعنی بین گناهان صغیره تفصیل وجود ندارد و اگر گناه صغیره ای مجازات داشته باشد، همه اقسام آن دارای مجازات است و اگر مجازات نداشته باشد، هیچ یک از اقسام آن دارای مجازات نیست. این مطلب از طریق عدم قول به فصل ثابت می شود؛ چون هر فقیهی که قائل به وجود مجازات در گناهان صغیره شده است، همه گناهان را مطرح

۱. تحریر الوسيلة ۲: ۴۷۷.

۲. در تحریر الوسيلة آمده است: «من استحل شئنا من المحرمات المجمع علی تحريمها بين المسلمين كالميتة والدم ولحم الخنزير والربا فان ولد علی الفطرة يقتل إن رجع إنكاره إلى تكذيب النبي صلى الله عليه وآله أو إنكار الشرع، وإلا فيعزر، ولو كان إنكاره لشبهة ممن صحت في حقه فلا يعزر، نعم لو رفعت شبهة فأصر علی الاستحلال قتل لرجوعه إلى تكذيب النبي صلى الله عليه وآله، ولو ارتكب شئنا من المحرمات غير ما قرر الشارع فيه حدا عالما بتحريمها لا مستحلا عزر، سواء كانت المحرمات من الكبائر أو الصغائر.» تحریر الوسيلة ۲: ۴۸۱.

۳. المسألة السادسة لا خلاف ولا إشكال نصاب فتوی فی آن کل من فعل محرما أو ترك واجبا و كان من الكبائر فلإمام تعزيره بما لا يبلغ الحد. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام ۴۱

: ۴۴۸.



کرده و فقیهی که در گناهان صغیره مجازات را نپذیرفته است، این مطلب را نسبت به همه گناهان صغیره بیان کرده است. از عدم قول به فصل، تلازم شرعی بین فرضی که مکلف مرتکب کبیره شده است و یا مرتکب کبیره نشده است، کشف می شود. یعنی ارتکاب یا عدم ارتکاب کبیره موجب تفصیل نمی شود و در هر دو صورت، یا نسبت به معاصی صغیره مجازات دارد و یا اینکه به صورت کلی نسبت به معاصی صغیره مجازات نمی شود. اما اینکه مرتکب کبیره، نسبت به معاصی صغیره نیز مجازات داشته باشد، اما کسی که مرتکب کبیره نشده است، صغائر او نیز مجازات نداشته باشد، مورد پذیرش هیچ یک از فقها واقع نشده و توسط عدم قول به فصل، رد می شود.

بعد از اثبات تلازم شرعی، اگر یکی از متلازمین اثبات شود، لازمه دیگر نیز ثابت خواهد شد و لذا اگر در قسمی از گناهان صغیره ثابت شود که مجازات دارد و یا اینکه ارتکاب آنها مجازات ندارد، در سایر اقسام نیز مسأله مشخص می شود. این درحالی است که در آیه شریفه سوره نساء بیان شده است که یک قسم از گناهان صغیره دارای مجازات نیست و آن گناهان صغیره ای است که همراه با گناه کبیره نباشد. بنابراین اگر مکلف فقط گناه صغیره انجام داده باشد، ارتکاب صغائر او مجازات نخواهد داشت و وقتی این مطلب ثابت شود، از باب تلازم ثابت می شود که در فرض ارتکاب کبائر نیز نسبت به معاصی صغیره مجازات تعیین نشده است. در نتیجه اثبات می شود که قول به تفصیل بین گناهان صغیره ای که همراه با ارتکاب کبیره است و گناهان صغیره ای که همراه با ارتکاب کبیره نیست، باطل است.

بعد از اثبات عدم وجود مجازات در تمامی گناهان صغیره، اطلاقات و عموماتی که به عنوان دلیل برای اقول اول مطرح شد و بر اساس آنها ادعای وجود مجازات برای مطلق گناهان گردید، توسط آیه شریفه سوره نساء، تقیید یا تخصیص زده می شود؛ چون آیهی شریفه، مجازات را نسبت به کبائر نفی نکرده است، بلکه صرفاً در فرضی که کبیره ای ارتکاب نشده باشد، مجازات را از صغائر برداشته است. در نتیجه این آیه، مطلقات و عمومات را نسبت به صغائر نفی کرده و نتیجه آن تفصیل بین صغائر و کبائر می شود.

پاسخ

در پاسخ به این استدلال می توان به سه مطلب اشاره کرد:

۱- اصل دلالت آیهی شریفه بر عدم مجازات بر گناهان صغیره اول الکلام است؛ چون آیهی شریفه اساساً ناظر به مجازات دنیوی نیست بلکه در مورد آخرت وارد شده است. مؤید این مطلب این است که تکفیر گناهان صرفاً در آخرت رخ می دهد؛ چون نسبت به معاصی که در دنیا رخ می دهد، تکفیر و پوشاندن کامل صورت نمی گیرد و حاکم متوجه خطای متخلفان می شود. اما پوشاندن در آخرت به گونه ای است که گویا اساساً معصیتی وجود نداشته است. حداقل این است که وجود اطلاق در آیه شریفه نسبت به دنیا و آخرت، اول الکلام است. مؤید دیگر بر اختصاص آیه شریفه بر آخرت، تعبیر «نُدْخِلُكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» است که جایگاه تارکین کبائر را در آخرت بیان کرده است.

ممکن است کسی اطلاق آیه را پذیرفته و مدعی گردد که تعبیر «نکفر» مطلق است و شامل دنیا و آخرت می شود؛ چون مقصود از آن پوشاندن تکوینی نیست که کسی متوجه آن نشود، بلکه صرفاً به این معنا است که عذاب دنیوی و اخروی ندارد. اما به نظر ما مشکل است که آیه در مقام بیان بوده و نسبت به دنیا و آخرت اطلاق داشته باشد.

۲- ادعای تلازم که در استدلال مطرح شده، صحیح نیست؛ چون بین «قول به عدم فصل» و «عدم قول به فصل» تفاوت وجود دارد و اگر کشف از رأی معصوم علیه السلام صورت بگیرد، صرفاً در موارد «قول به عدم فصل» صورت می گیرد. توضیح مطلب این است که اگر ادعای «قول به عدم فصل و اجماع مرکب» گردد، به این معنا خواهد بود که همه ی فقها قائل شده اند که تفصیل وجود ندارد. این اجماع فقها کاشف از قول معصوم شده و روشن خواهد کرد که در شریعت، تفصیل باطل است و با اثبات بطلان تفصیل در شریعت،



تلازم مطرح شده، اثبات می شود. اما در کلام مستدل به «قول به عدم فصل» استدلال نشده است، بلکه صرفاً «عدم قول به فصل» را مطرح کرده است که معنای آن این است که قائل به تفصیل وجود ندارد که عدم وجود تفصیل، با سکوت برخی از فقها نیز سازگار است؛ چون ممکن است هزار فقیه از فقهای قدما وجود داشته باشد که بخشی از آنها قائل به ثبوت مجازات و برخی دیگر قائل به عدم مجازات شده باشند و بخش دیگری از فقها نیز سکوت کرده و این مسأله را مطرح نکرده باشند. بنابراین «عدم قول به فصل» کشف قطعی از قول معصوم علیه السلام نمی کند.

علاوه بر اینکه حتی موارد قول به عدم فصل و اجماع مرکب هم کاشف از قول معصوم علیه السلام نیست؛ چون اجماع بسیط به این معنا است که تمامی فقها یک فتوا را ابراز کرده باشند. از طرف دیگر طبق حساب احتمالات، همه فقها دچار اشتباه نمی شوند و لذا از اتفاق تمامی فقها، کشف قول معصوم علیه السلام صورت می گیرد. اما در موارد اجماع مرکب، فرض این است که بخشی از فقها قول اول و بخش دیگر قول دوم را انتخاب کرده اند و در مجموع روشن است و علم اجمالی وجود دارد که یک دسته از فقها دچار اشتباه شده اند. البته فقهائی که مبتلی به اشتباه شده اند، مشخص نیستند، اما این مقدار روشن است که یک دسته از فقها اشتباه کرده اند. منشأ نفی قول ثالث توسط قول دو دسته از فقها این است که فقها دچار اشتباه نشده اند. اما فرض این است که علم اجمالی به اشتباه یکی از آنها وجود دارد. در نتیجه حساب احتمالات به گونه ای می شود که روشن است که نیمی از فقها اشتباه کرده اند و نفی ثالث هم صورت نمی گیرد؛ چون در فرضی که نیمی از فقها دچار اشتباه شده اند، دیگر یقین حاصل نمی شود که نیم دیگر از فقها دچار اشتباه نشده باشند. به عبارت دیگر وقتی در مورد مدلول مطابقی کلام احتمال اشتباه داده شود، نسبت به نفی ثالث هم احتمال اشتباه داده می شود و علم حاصل نمی شود؛ در حالی که اجماع مرکب باید مفید یقین باشد؛ چون اجماع مرکب بماهو هو حجت نیست و تنها وجه برای حجیت آن، کشف قطعی عن قول معصوم علیه السلام است و با توجه که در اینجا چنین کاشفیتی وجود ندارد، یقین و اطمینان حاصل نمی شود.

نهایت امر در موارد قول به عدم فصل این است که قول نیمی از فقها کاشف از دلیلی است و کلام نیم دیگر از فقها نیز کاشف از دلیل معتبر است که اینها با هم تنافی داشته اند و عده ای دلیل اول را پذیرفته و عده ای دیگر دلیل دوم را پذیرفته اند.

۳- فرضاً اجماع مرکب حجت باشد، حجیت آن در صورتی است که دلیل صرفاً یکی از دو متلازم را اثبات کند و جنبه نفی نسبت به سایر

افراد نداشته باشد. این در حالی است که آیه ۳۱ سوره نساء علاوه بر جنبه اثبات، لسان نفی نیز دارد که در قبال تلازم قرار می گیرد.

توضیح مطلب در قالب مثال این چنین است که جواز احرام از محاذی میقات، محل اختلاف واقع شده است. اما نکته ی مهم این است که قائلین به جواز احرام از محاذی میقات، این امر را در همه میقات ها پذیرفته اند و منکرین نیز نسبت به همه میقات ها، قائل به عدم جواز شده اند. بنابراین تفصیلی بین میقات ها وجود ندارد. در این شرائط اگر دلیلی وجود داشته باشد که احرام از یکی از میقات ها جایز است، احرام از همه میقات ها جایز خواهد شد. این در حالی است که دلیل وجود دارد که احرام از میقات مسجد شجره جایز است و این دلیل صرفاً بر همین مطلب دلالت کرده و جواز احرام از سایر میقات ها را نفی نکرده است. در این صورت اجماع مرکب شکل گرفته و کشف از بطلان قول به تفصیل خواهد داشت.

اما در آیه ۳۱ سوره نساء، صرفاً نفی مجازات نسبت به معاصی صغیره صورت نگرفته است، بلکه با مفهوم خود اثبات کرده است که در صورت عدم اجتناب از معاصی کبیره، مجازات صغائر نیز پوشانده نمی شود. در نتیجه آیه ی شریفه که در آن قضیه شرطیه ذکر شده است، صرفاً اثبات یکی از متلازمین نکرده است بلکه با مفهوم خود بیان کرده است که اگر اجتناب از کبائر صورت نگیرد، تکفیر و پوشاندن از صغائر نیز وجود ندارد. این در حالی است که قول به عدم فصل می خواهد مجازات صغائر را حتی در فرض ارتکاب کبائر



جلسه: ۴۴
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۲/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: بررسی وجود سیاست جزائی در نظام اقتصادی اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

نفی کند، بنابراین اجماع مرکبی که توسط قائلین به قوم دوم مطرح شده، مخالف قرآن کریم است؛ چون در آیه شریفه، تکفیر از صغائر مشروط به ترک کبائر است و وقتی ترک کبائر صورت نگرفته باشد، تکفیر هم وجود ندارد. بنابراین اختصاص دادن سیاست جزائی اسلام به گناهان کبیره با این بیان ثابت نمی شود و غیر از آیه شریفه، دلیل دیگری نیز وجود ندارد.

ج: تفصیل بین گناهان کبیره و صغیره

قول سوم در زمینه سیاست جزائی اسلام تفصیل بین گناهان کبیره و صغیره است. بر اساس این قول آیه شریفه سوره نساء به این معنا است که اگر کسی در طول عمر خود مرتکب گناه کبیره نشود، صغائر او مجازات ندارد و بخشیده شده است، اما اگر کسی حتی یک مرتبه در عمر خود مرتکب کبیره شود، دیگر تکفیر از صغائر حاصل نمی شود. صاحب جواهر تمایل به این قول داشته و مرحوم مؤمن هم آن را اظهر دانسته اند. اگر پذیرفته شود که آیه شریفه سوره نساء مجازات را از معاصی صغیره نفی کرده است، این تفصیل صحیح خواهد بود، اما اگر اشکال اول بر قول پیشین پذیرفته شود که معلوم نیست دلالت آیه بر نفی مجازات دنیوی باشد، تفصیل هم ثابت نمی شود. اما عملاً در خارج شبهه مصداقیه می شود؛ چون مواجهه با هر کسی صورت گیرد، علم وجود نخواهد داشت که گناه کبیره انجام داده و یا نداده است؛ در حالی که مفاد آیه این چنین است که اگر انجام داده باشد، مجازات می شود. در نتیجه شبهه مصداقیه آن می شود و در مقام عمل در هیچ موردی مجازات نمی شود. مؤید عدم دلالت آیه شریفه بر مجازات این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سیره عملی خود، برای اجرای حدود و تعزیرات، ارتکاب یا عدم ارتکاب معصیت کبیره را پیگیری نمی کرده اند، در حالی که طبق این بیان باید ارتکاب معصیت کبیره توسط مرتکبین صغائر را مورد بررسی قرار می داده اند. به عنوان مثال در روایت نقل شده است که شخصی استمنا کرده و به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آورده شده و ایشان او را بدون فحص از ارتکاب سایر معاصی، تعزیر می کنند الا اینکه اشکال شود که ارتکاب استمنا، گناه کبیره بوده است. نتیجه این است که اگر نهایتاً قول به تفصیل اختیار شود، باید تفصیل بین معاصی کبیره و صغیره پذیرفته شود و در ادامه مقید و یا مخصص مطلقات و عمومات گردد. اما همان طور که بیان شد، اصل مطلب ثابت شده نیست، در حالی که روایات قول اول، اطلاق دارد و منطوق آنها بیان کرده است که مطلق گناهان مجازات دارد. در نتیجه اطلاقات أدله قول اول مستحکم باقی خواهد ماند و شامل همه بایدها و نبایدها در همه حوزه ها از جمله حوزه اقتصاد می شوند.

بررسی کلام کاشف اللثام

تاکنون سه قول در مورد سیاست جزائی اسلام مورد بررسی قرار گرفت. اما کاشف اللثام عبارتی ذکر کرده اند که مورد اختلاف واقع شده و احتمال داده شده است که ایشان قول دیگری قائل شده باشند. در کلام کاشف اللثام آمده است:

ثم وجوب التعزیر فی کلّ محرّم من فعل أو ترک إن لم ینته بالنهی والتوییح ونحوهما فهو ظاهر، لوجوب إنکار المنکر.
و أما إن انتهى بما دون الضرب فلا دلیل علیه إلا فی مواضع مخصوصة ورد النصّ فیها بالتأدیب أو التعزیر^۱

کاشف اللثام در این عبارت بیان کرده اند که اگر فاعل حرام و یا تارک واجب با توییح کردن دست از تخلف خود بر ندارد، مجازات و تعزیر خواهد شد؛ اعم از اینکه تخلف او صغیره یا کبیره باشد. دلیل ایشان بر این مطلب، وجوب انکار منکر است. اما اگر فاعل حرام یا تارک واجب

۱. کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام ۱۰: ۵۴۴.



جلسه: ۴۴
تاریخ: ۱۴۰۳/۰۲/۱۹

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: بررسی وجود سیاست جزائی در نظام اقتصادی اسلامی
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

اعم از کبیره یا صغیره، از کسانی باشد که با توبیخ منتهی می‌گردد، دلیلی وجود ندارد که چنین شخصی باید مجازات شود الا در موارد خاصی مانند مانع الزکات که دلیل خاص وجود دارد که باید مجازات شود.

این عبارت منشأ شبهه شده است که جناب کاشف اللثام، تفصیل دیگری غیر از تفصیل پیشین داده است. اما به نظر ما در کلام ایشان دو احتمال وجود دارد که طبق یک احتمال، ایشان بحث کبروی داشته اند. در صورتی که این احتمال در کلام ایشان پذیرفته شود، تفصیل متفاوتی در کلام ایشان ارائه شده است که بر اساس آن، ثبوت مجازات برای گناهان کبیره و صغیره، مشروط به منتهی نشدن از توبیخ و امثال آن است. بنابراین سیاست جزائی اسلام مشروط به نهی از منکر بوده و این گونه نیست که در هر صورت مجازات ثابت باشد الا اینکه از موارد خاصی باشد که به جهت دلیل خاص، علی الاطلاق تعزیر ثابت شده و نیازی به نهی از منکر وجود ندارد.

احتمال دیگر در کلام کاشف اللثام این است که بحث صغروی داشته اند؛ یعنی در نظر ایشان حدود و تعزیرات اعم بوده است، اما دارای مراتب مختلفی است که توبیخ نیز نوعی تعزیر محسوب می‌شود. اشاره به این مطلب به این جهت بوده است که اصطلاح تعزیر در بین قدماء تا متأخرین بر خصوص شلاق زدن اطلاق می‌شده است که تعداد مشخصی نداشته است. اما کاشف اللثام بیان کرده اند که کسانی که با توبیخ و ملامت دست از تخلف خود بر می‌دارند، این گونه نیست که به صورت کلی تعزیر نشوند، بلکه تعزیر آنها در حد همین توبیخ کردن است، اما کسانی که با توبیخ و ملامت از تخلف خود رفع ید نمی‌کنند، از شلاق برای تعزیر آنها استفاده خواهد شد. این مطلب (ذکر توبیخ به عنوان مصداق از حد) در کلام علامه حلی در تحریر الاحکام نیز مطرح شده است. آمده است. محتمل است که فاضل هندی نیز همین مطلب را بیان کرده باشند. در نتیجه طبق این احتمال، این دسته از فقها قول جدیدی ارائه نکرده اند بلکه صرفاً برای لزوم مجازات در همه معاصی، ذکر مصداق کرده و ملامت را نیز از مصداق تعزیرات محسوب کرده اند.

البته در کلام کاشف اللثام از تعبیر «لوجوب إنکار المنکر» استفاده شده است که اگر مقصود ایشان لزوم توبیخ و ملامت از باب نهی از منکر باشد، کلام ایشان صحیح نیست؛ چون بحث حاضر اساساً ارتباطی به نهی از منکر ندارد بلکه مربوط به مجازات کسی است که تخلف کرده و تخلف خود را تکرار هم نکرده است تا نهی از منکر معنا نداشته باشد. بنابراین در نظر ایشان بین بحث تعزیر و نهی از منکر خلط رخ داده است؛ چون دلیل بر مجازات متخلفین، ادله نهی از منکر نیست بلکه اطلاقات و عموماتی است که شامل همه معاصی اعم از کبیره و صغیره می‌شود و مشروط به منتهی شدن یا نشدن از توبیخ و ملامت هم نیست.

بنابراین کلام کاشف اللثام هم ناتمام است و نتیجه این است که ظاهر ادله این است که شارع مقدس نسبت به تمامی بایدها و نبایدها، اعم از آنهایی که مرتبط به اقتصاد یا سایر حوزه‌ها هستند، مجازات تعیین کرده است و این مجازات اعم از حدود و تعزیرات است. نتیجه این است که سیاست جزائی اسلام در حوزه اقتصاد ثابت است.

البته در مورد مجری سیاست جزائی اسلام بحث‌هایی وجود دارد تا روشن گردد که این وظیفه و اختیار مربوط به همه حاکمین اسلامی است یا اختصاص به حاکم خاصی دارد. به عبارت دیگر باید بررسی شود که اجرای حدود و تعزیرات در زمان غیبت نیز مشروع است و یا اینکه اختصاص به ولی امر معصوم علیه السلام دارد و هیچ یک از حدود و تعزیرات در عصر غیبت اجرا نمی‌گردد. این مطلب در بحث‌های آتی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.